

نبر با فولاد



یکی دیگر از کارگاه‌های مهارت آموزی کمپ سروس کارگاه آهنگری است؛ جایی که ۱۵ تا ۲۰ مددجو در آن مشغول به کار هستند و مهارت‌های این کار را یاد می‌گیرند. در این کارگاه انواع در و پنجره و سایر وسایل فلزی تولید می‌شود و در دوره‌های مشخصی از آنها آزمون‌های فنی و حرفه‌ای گرفته شده و در صورت موفقیت در آزمون به آنها مدرک داده می‌شود و اغلب آنها بعد از تخریبی این حرفه را در بیرون ادامه می‌دهند.

کارگاه خیاطی



بزرگ‌ترین کارگاه مهارت آموزی مرکز سروس کارگاه خیاطی است؛ کارگاهی که بالغ بر ۱۰۰ مددجو در آن مشغول به کار هستند و محصولات متنوعی تولید می‌کنند؛ از پیراهن‌های مردانه تا لباس‌های نظامی و لباس کار. اغلب افراد شش‌ساعل در این کارگاه از قبل با خیاطی آشنایی داشتند اما آن دسته از مددجویان که مهارت‌ی در این زمینه نداشتند نیز تحت آموزش‌های تخصصی قرار می‌گیرند.

آموزش به همدردان



سرپرست کارگاه آهنگری مرکز سروس جوانی قد بلند و قوی هیکل است که روزگاری معناد متجاهر بود. او ۳۲ سال قبل وقتی به مرکز سروس آمد وضعیت ناپهنجاری داشت و اعتیاد همه وجودش را فرا گرفته بود اما بعد از گذراندن دوران ۶ ماهه ترک و باز پروری به کارگاه آهنگری آمد و چون در این کار خیره بود در این مدت توانست افراد زیادی را آموزش داده و خودش هم به‌عنوان مسئول کارگاه مشغول کار باشد.

پایان ۲۵ سال اعتیاد



در گوشه‌ای از محوطه مرکز سروس صدای کوبیدن چکش می‌آید. آنجا کارگاه صافکاری و نقاشی خودرو است که توسط مردی به نام محمدرضا اداره می‌شود. او نیز یکی از معاندان بهبود یافته است که حالا مدت زیادی است سرپرست کارگاه شده است. او که ۴۰ سال دارد می‌گوید از ۵ سالگی معتاد شده و بعد از ۲۵ سال توانسته با کمک مددکاران کمپ سروس اعتیاد را کنار بگذارد و زندگی تازه‌ای را آغاز کند.

رکورددار ۱۱۲ مرتبه ترک اعتیاد



اغلب معاندان بارها تجربه ترک کردن دارند و جالب است بدانید یکی از مددجویان سابق کمپ سروس که حالا خودش یکی از کارکنان آنجا است ۱۱۲ مرتبه ترک کرده و در این زمینه رکورددار است. او که محمد نام دارد و ۳۲ سال قبل در آنجا مددجو بود می‌گوید: وقتی بهبود پیدا کردم با کمک مسئولان اینجا خواسته شدم و کارمند اینجا شدم. خدا را شکر می‌کنم که از آن زمان تا حالا افکارم دیگر خراب نیست و درگیر اعتیاد نیستم. از بهبودی‌ام لذت می‌برم. زن و بچه‌ام در آرامش هستند.

او در باره زندگی قبلی‌اش می‌گوید: قبل از اینکه بیایم اینجا خانواده‌ام به این باور رسیده بودند که من نمی‌توانم مواد مخدر را ترک کنم. من ۱۱۲ مرتبه در کمپ‌های شخصی بستری شده بودم اما هر بار مدتی بعد از تخریب سراغ مواد می‌رفتم. اعتیاد برای من از جلاهای شروع می‌شد. احساس خلأ می‌کردم و می‌خواستم با اعتیاد خلاهای روحی‌ام را پر کنم. می‌خواستم با مصرف کردن مواد مخدر خودم را به دیگران نشان دهم. من تریاک مصرف می‌کردم. همسر سراشیبی افتاد و روز به روز اوضاع بدتر شد. بارها خانواده و برادرانم من را برای ترک به کمپ بردند اما فایده نداشت. من به این باور رسیده بودم که دیگر نمی‌توانم ترک کنم.

او ادامه می‌دهد: بعد از ۱۱۲ مرتبه رفتن به کمپ، همسرم باز هم ناامید نشد و گفت تو باید سالم باشی. من مثل بقیه از سطح خیابان جمع‌آوری نشدم. با همسرم آمدیم غربالگری. اول من را قبول نکردند. گفتند تو که ۱۱۲ مرتبه ترک نکردی باز هم نمی‌کنی. حالا هم احتمالاً خواسته‌های داری که اینجا آمده‌ای. اما در ادامه گفتند این بار هم قبولت می‌کنیم و من این بار ترک کردم.

او درباره گذشته‌اش می‌گوید: من قبلاً مواد مصرف می‌کردم که زندگی‌ام طعمی نمی‌شد. البته همه چیز را مدیون همسرم هستم که سر زندگی‌اش ماند. اگر رهایی می‌کرد شاید نابود می‌شدم حالا اما در اینجا با کمک دوستانم در قسمت مدیریت و امانتداری هستم. به من بها دادند و به لطف خدا اینجا ماندم. این پاکی قطعاً آخرین مرتبه‌ام است چون در دفعات قبل بعد از خروج از کمپ بعد از ۲ تا ۳ ساعت یا ۱۰ تا ۲۰ روز دوباره سراغ مواد می‌رفتم. اما حالا بیشتر از ۳ سال است که پاک هستم و همین موضوع من را ثابت کرد که می‌توانم. من در اینجا به همدردهایم خدمت می‌کنم. تضمین پاکی من خدمت به همدردانم است. ۳۸ سال معتاد بودم اما حالا بعد از پاکی از زندگی‌ام راضی‌ام و تمام درهای بسته به رویم باز شده است.

گزارش

گفت و گو با مددجویانی که روزگاری معاندان خطرناک و کارتن خواب بوده‌اند اما حالا زندگی سالمی را آغاز کرده‌اند

از گور برگشته‌ها

زندگی را به پای مصرف مواد مخدر گذاشته بودند و محل زندگی‌شان زیر بل‌ها و حاشیه بزرگراه‌ها شده بود. سرما و گرما برایشان فرقی نمی‌کرد و همه سهم‌شان از داشتن خانه و کاشانه، چند تکه کارتن بود. اعتیاد به مواد مخدر آنها را کارتن خواب کرده بود، طوری که حتی از دیدن اعضای خانواده‌شان ابا داشتند و با دیدن آنها می‌گریختند. زندگی تاریک و سیاه آنها اما همیشه نبود. کافی بود بخواهند و تلاش کنند تا دوباره دنیا برایشان روشن شود. تعدادی از مددجویان دنیا برایشان روشن شود. خط رفته‌اند اما حالا دوباره به زندگی برگشته‌اند؛ مثل مردی که از گور برگشته باشد. گفت و گو با شماری از آنها جالب و خواندنی است.

حسرت گذشته آرام می‌دهد

آرش ۳۸ ساله یکی دیگر از مددجویان کمپ سروس است. او را زمانی که معناد کارتن خواب بود در خیابان بازداشت کردند و به اینجا آوردند اما حالا خودش نه تنها اعتیاد را کنار گذاشته، بلکه یکی از کارکنان مرکز سروس شده است. آرش اما سرگذشت غم‌انگیزی دارد. او می‌گوید: من به‌طور اجباری به مرکز سروس منتقل شدم. حدود ۲۲ سال معتاد بودم و با وجود همه تلاش‌هایی که برای ترک انجام می‌دادم، هیچ نتیجه‌ای نگرفته بودم. یکی از دلایلی که در مسیر بهبودی قرار نگرفتم این بود که هیچ وقت پشتوانه کاری نداشتم.

او آهی از ته دل می‌کشید و حرف‌هایش را اینطور ادامه می‌دهد: در یک خانواده کم جمعیت زندگی می‌کردم. پدرم میل فروشی داشت و من از اول در آنجا کار می‌کردم. کم کم با چند نفر دوست شدم و رفتم سراغ اعتیاد. همه در مصرف مواد مخدر پله پله جلو می‌روند اما من آن زمان حتی قلیان هم نمی‌کشیدم با این حال معتاد شدم و هر روز اوضاع بدتر می‌شد. اعتیاد من به مصرف شیشه بود.

آرش قبل از انتقال به مرکز سروس چندین مرتبه تجربه ترک کرده است. اما در یک مقطعی به جایی رسیدم که دیدم خودم، خودم را هم قبول ندارم چه برسد به اینکه بروم به پدرم بگویم باز هم دستم را بگیر و کمک کن. آخرین مرتبه تجربه کردم. فقط در یک چند ماهی که سر کار می‌روی ما یک

چند وقت قبل به هر دری می‌زدم که یک نفر من را ببرد در کمپ بخواهند تا ترک کنم چون واقعا بریده بودم. آن زمان کارتن خواب بودم و خودم خودم را طرد کرده بودم و رویی برای بازگشت به خانه نداشتم. حدود یک سال در خیابان زندگی می‌کردم. چند مرتبه در خیابان دوستان و خانواده‌ام را دیدم اما پنهان شدم که آنها من را در آن وضعیت نبینند. او درباره شرایط کارتن خوابی می‌گوید: خیلی سخت است. برای چند ثانیه هم خواب راحت نداشتم. باید با کفش می‌خوابیدم. هر چند اموالی نداری اما باید مواظب همان تکه کارتن یا پاره باشی. در آن زمان کارم حتی به جایی رسید بود که مجبور شده بودم ضایعات جمع کنم.

در حالی که قبلاً بولم روی زمین می‌افتاد خم نمی‌شدم بردارم اما وقتی کارتن خواب شده بودم مجبور بودم ضایعات جمع کنم. از تعریف کردن این موضوع چجالت نمی‌کشیم. این حرف را برای افرادی می‌زنم که فکر می‌کنند روزهای خوبی داشتند اما هیچ وقت به این روز نمی‌افتند. ولی این واقعه برای همه افرادی که وارد این مسیر می‌شوند پیش می‌آید. روزهای خوب زود تمام می‌شود. در سروس اما حمایت کردند و از همه‌شان که برای من و امثال من تلاش کردند، ممنونم.

مسئول روزهای اخیر به آرش آنچنان تلخ و ناگوار گذشته است که بعید است تا سالیان سال او بتواند آن روزها را فراموش کند. او می‌گوید: ما به سختی عادت می‌شویم. همان یک‌بار مصرف می‌شود روز از نو و روزی از نو.

روزی از نو و روزی از نو. روزی از نو و روزی از نو. روزی از نو و روزی از نو.

روزی از نو و روزی از نو. روزی از نو و روزی از نو. روزی از نو و روزی از نو.



می‌خواهم زنده بمانم

یکی از کارگاه‌های مهارت آموزی کمپ سروس، گلخانه بزرگ آنهاست که این روزها زیر کشت خیار رفته است و تعدادی از مددجویان در آنجا مشغول به کار هستند. یکی از آنها جوان قبل‌بلند و درشت‌اندامی است که ۳۱ سال دارد. او می‌گوید از نوجوانی به دام اعتیاد افتاده و سختی‌های زیادی کشیده است اما حالاً می‌خواهد زندگی تازه‌ای را شروع کند. او می‌گوید: ۱۵ سال معتاد بودم. از ۱۶ سالگی به مواد مخدر اعتیاد پیدا کردم. اول در دوران مدرسه مواد می‌کشیدم. آن زمان بعد از مدرسه به بچه‌ها می‌رفتم. مواد مصرف می‌کردم. بعد از مدرسه هم ادامه پیدا کرد و در این مدت انواع مواد شامل ماده سبز و سفید و سیاه همه را مصرف کردم. سال‌ها گذشت و همیشه دست به دامن چیزهای مختلف می‌شدم تا ترک کنم. اما تلاشی که بخواهد جواب بدهد تا ز شر اعتیاد خلاص شوم.

انتظار که این جوان می‌گوید کار و درآمد خوبی داشته اما اعتیاد همه چیزش را از بین برده است. او می‌گوید: چون کار می‌کردم هزینه تامین موادم را در می‌آوردم. اما کم کم در مخارج زندگی‌ام در مانده شدم و دیگر دخل و خرج مابهم نمی‌خواند. به همین دلیل مشکلاتم روز به روز بیشتر می‌شد. من مدتی با پدر و مادرم زندگی می‌کردم و بعد خانه مجسردی گرفتم و تنها بودم. من خودم که زندگی نمی‌کردم هیچ زندگی را هم از پدر و مادرم سلب کرده بودم. در ذره‌آب نشدن من را هم می‌دیدند. اما خدا را شکر که آن روزهای سخت گذشت.

او حالا ۳ ماه است که پاک شده و به روزهای خوب آینده فکر می‌کند. او می‌گوید: این بار اما ترک کردم موفقیت آمیز است. من هم می‌خواهم درست زندگی کنم. تصمیم دارم که روی بهبودی‌ام تمرکز کنم. هر روز زندگی‌ام را با مواد مصرف نکنم. حالا فردا را کمی دیده‌ام. دیروز هم گذشتم. می‌خواهم زنده بمانم. من یک راهکار دارم به نام انجمن معاندان گمنام. این انجمن مثلث بهبودی دارد تحت عنوان کار، جلسه و خانواده‌ام می‌خواهم که فقط در این راستا زندگی کنم. سر کار بروم. جلسه بروم و فقط با خانواده‌ام رفت‌وآمد کنم. و به آنها سرویس بدهم. فکر می‌کنم این کار شدنی باشد. حالا هم با خانواده و مادرم در تماس هستم. مادرم خوشحال است و مدام دل‌لاری‌ام می‌دهد و می‌گوید صبر داشته باش، خدا بزرگ است و همه چیز درست می‌شود.

